

## اعتدال سیاسی و تدبیر عقلانی در سه‌گانه اورستیا اثر آیسخولوس: با تأملی بر مسأله آریوپاگوس

فرهاد سلیمان‌نژاد\*

کارشناس ارشد پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران.  
(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۱/۲۷، تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۱۲/۱۶)

### چکیده

این مقاله بر آن است تا از طریق مطابقت تاریخی سه‌گانه اورستیا با تحولات سیاسی دولت‌شهر آتن، اندیشه سیاسی آیسخولوس کبیر - خالق این شاهکار نمایشی یونان باستان - را تبیین نماید. برای تحقق این هدف، راقم این سطور موضع‌گیری آیسخولوس را در برابر انحلال دادگاه آریوپاگوس که توسط رهبران دموکراسی آتن صورت گرفت تحلیل خواهد کرد. آریوپاگوس، نهادی قضایی بود که بر حُسن اجرای قوانین در آتن نیز نظارت داشت. این نهاد در پی سال‌ها مجادله سیاسی میان دموکراسی و الیگارشی آتن، به‌خاطر اینکه از جانب متمولین الیگارشی مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت، در سال ۴۶۰ ق.م توسط دموکرات‌ها منحل شد. پس از این انحلال انقلابی بود که آیسخولوس در سه‌گانه مشهور خود رأی بر بازگشایی آن داد. حال مسأله این مقاله، ناظر بر ارائه پاسخی متقن بدین پرسش است که آیا این رأی آیسخولوس مشعر بر این است که او هوادار الیگارشی آتن و مخالف جناح دموکرات بود؟ پاسخی که مقاله حاضر به این پرسش می‌دهد منفی است. رأی آیسخولوس به بازگشایی آریوپاگوس نه ناظر به هم‌سویی با الیگارشی هاست و نه عداوت با دموکرات‌ها. بلکه وی مقید به عقلانیت و اعتدال در سپهر سیاسی است. آیسخولوس را به تأسی از بنیانگذار دموکراسی آتن - سولون - باید پشتیبان «حاکمیت قانون» به‌شمار آورد.

### واژه‌های کلیدی

اعتدال، عقلانیت، حاکمیت قانون، الهیات تراژیک، سولون.

## مقدمه

«فضیلت حد وسط بین دو ردیلت (افراط و تفریط) است» (ارسطو، ۱۳۸۱ الف، ۱۰۱).

سه گانه اورستیا اثر جاودان آیسخولوس، نمونه بی بدیل باور به «اعتدال سیاسی» و «تدبیر عقلانی» در جهان باستان است. ۲۵۰۰ سال پیش آیسخولوس مفهوم اخلاقی اعتدال را در قالب گزاره‌هایی سیاسی بر زبان پالاس آتنا ایزدبانوی حامی دولت شهر آتن جاری می‌سازد و بر آن می‌شود تا بن بست قضایی حاکم بر جهان نمایشنامه را با تدبیری عقلانی مرتفع سازد. بن بست استی که حاصل قتل‌هایی است پی در پی در خاندان پادشاهی آترئوس.<sup>۱</sup> در بخش نخست این سه گانه، اولین قتل با مرگ آگاممنون به دست همسرش کلوتمنسترا<sup>۲</sup> رخ می‌دهد. چراکه پیش‌تر، در جریان عزیمت سپاه آخابی‌ها به تروا، آگاممنون با توصیه کالخاس پیشگوی سپاه و به خاطر فرو نشاندن خشم الهه آرتیمیس، مجبور می‌شود که در دانه دخترش ایفیگنیا را قربانی کند.<sup>۳</sup> از برای همین، کلوتمنسترا کین فرزند را به دل گرفته و پس از مراجعت آگاممنون از جنگ، با همدستی آیکیستوس وی را به قتل می‌رساند. در بخش دوم سه گانه، اورستس (فرزند ذکور آگاممنون و کلوتمنسترا) بر آن می‌شود تا از برای احقاق عدالت، کین پدر را از مادر بستاند و از این رو با یاری خواهرش الکترا، کار مادر را یکسره می‌سازد. در بخش سوم سه گانه، الهگان انتقام که خود را حامی سنت قلمداد می‌کنند، به طبل عدالت کوبیده و دیگر بار از برای ستاندن انتقامی دیگر، علیه اورستس بر می‌آشوبند. اورستس نیز هراسان از شر بدطینتی و قساوت الهگان انتقام، تن به آوارگی سپرده و در معبد آپولون در دلفی دخیل می‌بندد و از بارگاه خداوندگار معبد یاری می‌طلبد. در نهایت دادگاهی به نام آریوپاگوس بر پا می‌شود و آتنا بر مسند قاضی القضاتی آن می‌نشیند و در حالی که آپولون نیز وکالت اورستس را به عهده گرفته، حل و فصل دعوی میان الهگان انتقام و اورستس به این دادگاه سپرده می‌شود. آتنا تدبیری می‌اندیشید و گروهی از برگزیدگان شهر را به عنوان هیأت منصفه گرد هم می‌آورد و کار داوری را به ایشان محول می‌کند. سپردن کار داوری به «خرد جمعی» - آن هم خرد جمعی برگزیدگان<sup>۴</sup> - آشکارا اشارتی است به اندیشه سیاسی دموکراسی که یونانیان مبدع آن بوده‌اند. با اینهمه در کار این داوری گران، آرای هیأت منصفه به میزان برابر به اورستس و الهگان انتقام تعلق می‌گیرد و گره موجود همچنان ناگشوده باقی می‌ماند که این تمهید دراماتیک اشاره آشکار آیسخولوس به بن بست ناشی از دموکراسی است. در این بزنگاه، آتنا دیگر بار تدبیر و عقلانیت خود را به کار می‌اندازد و از برای گشودن این گره کور، رأی خود را به نفع اورستس صادر می‌کند. صدور چنین رأیی کافی است که خشم الهگان انتقام که در میتولوژی یونانی «ارواح مؤنث عدالت و قصاص، مظهر ایده‌های کاملاً باستانی انتقام و تلافی و مراقب استقرار هر چیزی در نظم مقرر» (گران و هیزل، ۱۳۷، ۱۳۸۴ و ۱۳۸) محسوب می‌شوند، برانگیخته شود. لکن برای آیسخولوس که وارث عقلانیت فلسفی، اخلاقی و سیاسی متفکر بزرگی چون سولون آتنی است، بسنده است که به منظور رهایی از شر تبعات بفرنج این بن بست، به

خواست بحران آفرین مدافعان سنت وقعی نهد و جانب عقلانیت را بگیرد. هم از این روست که آنها به خاطر زیر پا نهادن قانون سنت، آتنا را «نوخدا» خطابش کرده و به بدعت متهم ساخته و لعنت و نفرین خود را به او روا می‌دارند (آیسخولوس، ۱۳۷۶، ۴۵ و ۴۷).<sup>۵</sup> با اینهمه، آتنا برای جلب رضایت الهگان انتقام - و در حقیقت فرونشاندن لعن و نفرین‌شان - حرمت‌شان را پاس می‌دارد و با دعوت از ایشان به منظور سکنی گزیدن در شهر آتن، جایگاه سیاسی‌شان را نیز به رسمیت می‌شناسد و بدین وسیله با اخذ تدبیری عقلانی، مانع از کارشکنی‌های ایشان در نظم نوینی می‌شود که با التزام به اعتدال فراگسترده است. با پذیرش همین تدبیر آتنا از سوی الهگان انتقام است که نام ایشان نیز از Erinnyes به معنای الهگان دهشت و هراس، به Eumenides به معنای الهگان مهربانی تغییر می‌کند (گران و هیزل، ۱۳۸۴، ۱۳۸). تدبیری عقلانی که فی الواقع چیزی جز مراعات اعتدال سیاسی نیست: به معنای برقراری توازن قدرت میان نیروهای متخاصم که به بهترین شکل توسط آتنا محقق می‌شود. لکن ناگفته پیداست که تحقق چنین موازنه‌ای بدون ایستادگی در برابر خواست شرورانه هواداران سنت، ممکن نخواهد بود. در اثر آیسخولوس نیز این اصل بنیادین در چهره و مواضع آتنا ماثول شده است که برای برچیدن بساط خشونت، مقابل الهگان انتقام ایستادگی می‌کند. در اساطیر یونانی، آتنا ایزدبانوی خرد و تدبیر محسوب می‌شود. طبق روایت اسطوره، آتنا از مغز زئوس زاده شده و به همین اعتبار او را می‌توان جوهره عقل و خرد خدای خدایان دانست. از این رو آشکارا اعتدال و تدبیر آیسخولوس به نفع عقلانیت و در راستای محدود ساختن سنت و الزامات سیاسی آن است که تنها به بازتولید خشونت می‌انجامد و نه بیش. اگر بنای اعتدال، معطوف به فرو نشاندن خشونت و برپایی امنیت و آزادی است، کیست که نداند برای تحقق این آرمان سیاسی، هیچ امکانی متصور نیست مگر تحمیل کردن الزامات اعتدال بر خواست شرورانه پاسداران سنت! و چنین تمهیدی فی الواقع بدعتی است نوین در برابر دیرینگی سنت. با اینهمه چنین تمهیدی، قهرآلوده و آمیخته به خشونت نیست. چراکه خشونت لاجرم خشونت می‌زاید و چرخه‌ای از خشونت‌های توامان بازتولید می‌شود. حال آنکه اعتدال سیاسی آیسخولوس، آشکارا تدبیری است عقلانی از برای اعراض از همین چرخه بی حاصل خشونت. ضمن اینکه آیسخولوس، آشکارا چهره‌های اصلاح طلب است تا انقلابی. وی با تلاش دموکراسی آتن برای انحلال آریوپاگوس مخالفت می‌کند و تلویحاً این تصمیم را عامل اشاعه هرج و مرج و آشوب قلمداد می‌کند. دادگاه آریوپاگوس، نهادی قضایی - کیفری بود که مسئولیت حراست از قوانین دموکراسی را نیز بر عهده داشت. لکن طی سال‌های پس از زمامداری سولون، رفته رفته به اهرم اعمال قدرت اشراف و متمولین آتن گزیده یافت و سرانجام نیز در پی مجادلات سیاسی توسط دموکرات‌ها منحل شد. دو سال پس از انحلال آن، آیسخولوس در سه گانه اورستیا، دوباره از برای رفع بحران کیفری حاکم بر نمایشنامه خود، حکم به برپایی آن داد: آن هم از سوی پالاس آتنا الهه حامی شهر آتن!

گذشته تاریخ نیست و با معضلات و مشکلات مبتلابه امروز ما نیز تطابق و تناظر دارد. از این حیث، فکر سیاسی و دغدغه آیسخولوس برای ما به شدت معاصر است. این گونه مواجهه با متون نمایشی کلاسیک شیوه‌ای است که به تبعیت از یان کات - شارح معروف تئاتر - می‌توان آن را «معاصر سازی»<sup>۶</sup> (کات، ۱۳۹۰) نامید. یان کات در دو کتاب معروف خود «شکسپیر معاصر ما» (۱۳۹۰) و نیز «تساؤل خدایان» (۱۳۷۷)، از این روش برای روزآمد کردن متون نمایشی کلاسیک بهره جسته است؛ با این هدف که دستاویزی باشد از برای بیان دغدغه‌های امروزمان.

این مقاله بر آن است تا ضمن بررسی جایگاه و عملکرد نهاد قضایی و تقنینی آریوپاگوس در گستره تاریخ تحولات سیاسی آتن، به شرح تاریخی تراژدی اوستیا و موضع نویسنده آن در برابر این دادگاه بپردازد، و به مدد آن، مفهوم اعتدال سیاسی و تدبیر عقلانی در اندیشه آیسخولوس را وا شکافد و روشنگر باور سیاسی آیسخولوس در مجادله میان الیگارش و دموکراسی آتن باشد. این مقاله همزمان با این هدف اصلی، هدف دیگری را نیز در حاشیه پی خواهد گرفت ناظر بر اینکه دغدغه سیاسی آیسخولوس، آن چنان که در شاهکار بلامناع او انعکاسی دراماتیک یافته، مختص به ادوار

## مختصری در باب پیشینه مسأله

و اجتناب از اختلاف میان شهروندان و تخلف، یافتن دیدگاه سیاسی مشترک را با اطمینان خاطر دشوار می‌سازد ... پس شاید بهتر باشد که ... نتیجه بگیریم که هر تماشاگر موضوع را با پیش‌پندارهای خود درک خواهد کرد» (گلدھیل، ۱۳۸۰، ۱۴۴). آنچنان که از شرح گلدھیل برمی‌آید، وی چندان به طرح ایده اعتدال سیاسی در توضیح فکر سیاسی آیسخولوس خوشبین نیست و همچنان که ذکر شد، وی بیشتر به سلسله‌مراتب مردسالارانه قدرت در اندیشه سیاسی آیسخولوس تأکید دارد که از خانواده تا پولیس دامنه‌گستر است و آنجا که پای عقلانیت و اعتدال سیاسی آیسخولوس به میان می‌آید، گلدھیل بر این نظر است که در این مورد نمی‌توان نظری ثاقب و متقن داد و دلایل او نیز در تعلیل این نظر تمسک به وجه ابهامی اثر آیسخولوس است. لکن نباید نادیده انگاشت که گلدھیل به نسبت میان انتقام، خشونت و عدالت در اوستیا نظر دارد و حکم آیسخولوس بر اعراض از خشونت و تن‌دادن به قانون را مورد مذاقه قرار می‌دهد. وی می‌نویسد:

«در آخرین صحنه‌های سه‌گانه، هم در میان انسان‌ها و هم در میان خدایان، نوعی رویگردانی از برخورد خونین که در آن هر پیروزی منجر به یک حرمت‌شکنی فاجعه‌آمیز می‌شود و روی آوردن به نوعی رسم و روال که هدف از آن حل کردن تعارض‌ها بدون ویرانگری حرمت‌شکنانه است، وجود دارد. همانطور که الگوی حرمت‌شکنی و کیفر انگیزه‌ای برای شکل گرفتن روایت بوده است، به همان ترتیب روایت با کشف امکان اجتناب از خشونت بی‌پایان انتقام و بخت‌برگشتگی به پایان می‌رسد» (همان، ۵۱ و ۵۲). سپس این تلاش برای تحذیر از خشونت را به دگرگونی مفهوم عدالت یا Dike مرتبط می‌سازد و می‌نویسد:

«... اوستیا نوعی دگرگونی را از Dike در حکم انتقام، به Dike در حکم عدالت قضایی دنبال می‌کند: حرکت از کین‌خواهی مکرر و توأم با خون‌ریزی، به جهان با نظم و نظام پولیس و نهادهای آن. بنابراین از این دیدگاه، اوستیا گونه‌ای اسطوره‌ی پیدایش نهادهای قانونی را ارائه می‌کند که ... برای توسعه شهر و دموکراسی آن از اهمیتی این چنینی برخوردار است: نوعی منشور برای شهر» (همان، ۵۴). زیگفرید ملشینگر نیز تلاش کرده است تا کارکرد تاریخی سه‌گانه

در باب شرح مفهوم اعتدال در جهان‌بینی آیسخولوس خاصه در سه‌گانه اوستیا، شروع متعددی تاکنون نوشته شده است. ورنر یگر در مجلد یکم رساله «پایدا» (یگر، ۱۳۷۶)، سنت و تکوین مفهوم اعتدال در فرهنگ یونانی را با امعان نظر به مفهوم «عدالت» از دوران هزیود تا آیسخولوس وا شکافته است؛ لکن در باب نسبت آن با رأی آیسخولوس به احیاء آریوپاگوس توضیح چندانی نداده است. سایمون گلدھیل نیز فکر سیاسی حاکم بر اوستیا را مبتنی بر سلسله‌مراتبی مردسالارانه قلمداد کرده و با رویکرد فمینیستی رادیکالی، از زوایای گوناگون به چگونگی بازتولید این سلسله‌مراتب مردسالارانه پرداخته است. طبق استدلال گلدھیل، مفهوم عدالت در اثر آیسخولوس، قائم بر ساختار و نظمی از قدرت است که جایگاه مرد در مقام پدر، شوهر و فرمانروا (آگامنون) را محفوظ می‌دارد و چون این نظم مردانه از سوی زن (کلوتمنسترا) مورد تعدی قرار گرفته، از آن به نقض عدالت یاد می‌شود. از این حیث طبق نظر گلدھیل، در بینش آیسخولوس عدالت هیچ نیست جز مستمسکی اخلاقی از برای حراست از ساختار مردسالارانه قدرت. سپس گلدھیل استدلال می‌کند که این نظم مردسالارانه در قسمت سوم سه‌گانه، از خانواده به جامعه و به عبارتی از «عرصه خصوصی» به «عرصه عمومی» بسط داده می‌شود. فی‌الواقع گلدھیل تلویحاً بر این نظر است که دادگاه آریوپاگوس اهرم استیلای نظم مردسالارانه در جامعه و عرصه سیاسی است. چراکه این دادگاه در مخاصمه میان الهگان انتقام که مدافع کلوتمنسترا هستند و اورستس که حافظ نظم مردسالارانه است، آشکارا به سود اورستس و مردسالاری رأی می‌دهد. با اینهمه گلدھیل به ابهام موجود در زبان آیسخولوس نیز اشاره می‌کند و با ارجاع به آن، منکر هرگونه تفسیر مطلق از سوگیری سیاسی آیسخولوس می‌شود. گلدھیل سپس در پی ارائه خلاصه‌ای از نظرات مطروحه در مورد پیام سیاسی آیسخولوس، نظر خود را بدین قرار مکتوب می‌کند: «قسمت اعظم خطابه آتن، ایده‌آل‌های پولیس دموکراتیک را مخاطب قرار می‌دهد. پس اعتقاد به احترام، عدالت و قوانین در سطرهای باقیمانده به تقبیح بر طنین هرج و مرج (آنارش) و نیز خودکامگی می‌انجامد ... تأکید آتن ... بر سلامت عمومی

امتیازاتی هر چند نه به صورت رسمی به بورژوازی بدهند. البته این امر دلالت بر مقداری پیشرفت دارد، لکن دموکراسی سیاسی حتی در پایان قرن هم هرگز به دموکراسی اقتصادی منتهی نگردید. تنها پیشرفتی که در این عرصه حاصل شد، تعویض اشرافیت مبتنی بر تبار و حکومت طایفه‌ای با اشرافیت مالی و حکومت طبقه پولدار بود» (همان، ۹۵ و ۹۶). با چنین منطقی، هرگونه سخن گفتن از اعتدال سیاسی و تدبیر عقلانی در راستای فرونشاندن موج خشونت و هرج و مرج بی‌هوده است! چرا که از آن چنان ترفندی فریبنده و ریاکارانه به منظور اعمال هژمونی و سیادت اشراف تعبیر خواهد کرد. همچنان که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد، آیسخولوس چنان نیای سیاسی خود سولون، درصدد توقف و چیرگی هیچ طبقه‌ای نبود و اساساً تمام هم‌وی در راستای فرونشاندن این میل به چیرگی و دامنه‌گستر ساختن توافقی سیاسی بود که در منطبق مارکسیستی و انقلابی هاووزر محلی از اعراب ندارد!

## پیشینه دادگاه آریوپاگوس در بستر تحولات سیاسی تاریخ آتن

طبق نوشته ارسطو در کتاب «اصول حکومت آتن»، دادگاه آریوپاگوس در سال ۴۶۰ ق.م با اعمال فشار از سوی افیالیتس که از رهبران دموکراسی آتن بود، تن به اصلاحات بنیادین داد. وی «قبل از هر کار عده زیادی از اعضای آریوپاگوس را با اقامه دعوی و اعلام جرم علیه اقدامات و اختیارات آنان از میدان به در کرد و بالاخره ... تمام اختیاراتی که این شورا بر عهده خود می‌دانست و یا به وظایف قبلی خود اضافه کرده بود و به آن شورا حق دخالت در امور حکومتی می‌داد، سلب کرد» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۱۰۰). این اقدام اصلاح‌گرایانه افیالیتس بدون پاسخ باقی نماند و الیگارشی و ارتجاع آتن سه سال پس از تحدید قدرت سیاسی آریوپاگوس، وی را در سال ۴۵۷ ق.م ترور کرد. در نتیجه این مجادلات، موج خشونت و ناآرامی فراگیر شد و فشار دموکرات‌ها علیه آریوپاگوس همچنان ادامه یافت و در نهایت چند سال بعد از اصلاحات افیالیتس «پریکلکس بسیاری از حقوق آریوپاگوس را که هنوز باقی مانده بود، سلب کرد» (همان، ۱۰۷). در بحبوحه چنین شرایطی بود که آیسخولوس، تراژدی اوستیا را در سال ۴۵۸ ق.م به صحنه برد (براکت، ۱۳۷۵، ۶۷) و رأی به بازگشایی مجدد آن داد. از آنجا که انحلال آریوپاگوس خواست دموکراسی آتن بود، می‌توان تصور کرد که چگونه رأی سیاسی آیسخولوس، آشکارا با خواست عموم مردم در تعارض بوده است. چرا آیسخولوس خطر مخالفت با افکار عمومی جامعه‌ی آتن و انگ خصومت با دموکراسی را به جان خرید و با آن مخالفت کرد؟ آیا چنین موضعی به هواداری آیسخولوس از ارتجاع دلالت دارد؟ با توجه به این نظر و مجادلات سیاسی موجود، آیسخولوس به کدام جریان سیاسی گرایش داشت؟ در ادامه به این پرسش‌های بنیادین پاسخ داده خواهد شد؛ اما قبل از آن بر ماست که به تشریح نهاد قضایی آریوپاگوس در تاریخ تحولات سیاسی آتن بپردازیم. آریوپاگوس عالی‌ترین نهاد قضایی در آتن بود و تنها مرجع صالح

اوستیا را در ارتباط آن با دادگاه منحل‌شده آریوپاگوس توضیح دهد. وی با طرح مسأله «دولت قانونی»، اثر آیسخولوس را بستری می‌داند که در آن: «برای نخستین بار رابطه میان استبداد و قدرت قانونی بر صحنه ظهور می‌نماید ... نمایش اوستیا در گردهمایی رسمی آریوپاگوس و با حضور آتنا (الهه پولیس) به اوج می‌رسد. آیسخولوس راجع به کسانی که با تکیه به حزب معینی، دادگاه عالی را آلت دست قرار داده و آن را وسیله اعمال زور می‌کردند، کلامی بر زبان نمی‌راند، ولی خاطر نشان می‌کند که سولون مرجعی بنا نهاد تا علاوه بر عدالت، ضرورت تغییر قانون در روند مسائل اجتماعی بدون مداخله حزب معینی در نظر گرفته شود» (ملشینگر، ۱۳۶۶، ۸ و ۹). آشکار است که رویکرد ملشینگر در قیاس با رویکرد گلدهیل، خصومت کمتری بر می‌انگیزد! ملشینگر برخلاف شرح بدبینانه گلدهیل که اعتدال سیاسی را در سلسله مراتب مردسالارانه قدرت فرو می‌کاهد، می‌نویسد: «آریوپاگوس به عنوان سمبل دولت قانونی، سنت خونخواهی را از میان برداشت. بر اساس سنت، هر کسی حق داشت که انتقام خون بسته یا بستگانش را از قاتل بیستاند و او را به قتل برساند. سولون به نقش این نهاد و کاربرد آن دقیقاً اندیشیده بود و می‌خواست که آن بر قوه قضاییه و اجرائیه دموکراسی تسلط داشته باشد» (همان، ۴۲). شرح ملشینگر، بستر لازم به منظور بررسی تاریخی اوستیا را فراهم آورده، لکن به واکاوی دقیق آن نپرداخته است. ضمن اینکه ملشینگر در روشن ساختن موضع سیاسی آیسخولوس در مجادله میان الیگارشی و دموکراسی آتن نیز چندان موفق نبوده است. ژاکلین دورومی‌یی یونان‌شناس فرانسوی نیز اندیشه آیسخولوس را پایبندی به نظم و اعراض از هرج و مرج و خشونت دانسته و همسو با ملشینگر می‌نویسد:

«کار شورای آریوپاگوس دقیقاً آن است که نظم را برقرار سازد. زمانی که در آتن قانون تازه‌ای می‌خواهد قدرت این شورا را محدود کند، آیسخولوس می‌کوشد تا اهمیت نقش اخلاقی آن را برجسته سازد. آتنا با تکرار قانونی که الهگان انتقام به کار می‌بردند، زمانی که به نام نظم، حق تنبیه کردن مجرمین را می‌خواستند، اعلام می‌کند که به هرج و مرج همانند استبداد نباید گردن نهاد» (دورومی‌یی، ۱۳۸۶، ۹۴). آرنولد هاووزر جامعه‌شناس مارکسیست، آیسخولوس را در کنار قاطبه پیشوایان فکری سده‌های پنجم و چهارم ق.م به تمایلات محافظه‌کارانه متهم می‌کند و می‌نویسد:

«حتی آیسخولوس که بیش از همه به دموکراسی تمایل داشت، در سالیان آخر عمر بر تحولات جاری می‌تازد، چه آنها را بیش از حد انقلابی می‌داند» (هاووزر، ۱۳۷۰، ۹۷). طبق منطق مارکسیستی هاووزر، «آتن عصر کلاسیک آنقدر هم که ادعا می‌شود دموکرات نبود ... راست است که حکومت طایفه‌ای منسوخ شد و مؤسسات دموکراتیک لااقل به صورت ظاهر در کار آمدند؛ اما به هر حال نفوذ جامعه اشراف همچنان پایدار ماند و لطمه چندان ندید ... فیروزی‌های سیاسی دموکراسی نیز بطور عمده توسط مردانی تحصیل شد که اصل و تبار اشرافی داشتند ... اشراف ناگزیر بودند که این سلطه و برتری خود را از انظار بپوشانند و



«از انواع الیگارشی یکی آن است که شرایط احراز مناصب را داشتن ثروتی چنان هنگفت قرار دهد که تهیدستان هر چند که بیشترین مردم باشند، به حکومت راه نتوانند یافت. از نوع دوم الیگارشی باز هم داشتن ثروت هنگفت شرط احراز مناصب است، اما فقط کسانی که دارای این شرط‌اند می‌توانند صاحبان مناصب را برگزینند ... نوع سوم الیگارشی موروثی است و در آن مناصب، از پدر به پسر می‌رسد. در نوع چهارم، همین اصل توارث باقی است، ولی حکومت نه با قانون بلکه با صاحبان مناصب است» (همان، ۲۱۸ و ۲۱۹).

ارسطو در وصف الیگارشی حاکم پیش از سولون نیز می‌نویسد: «طبقات فقیر و زن و فرزندان‌شان در حکم بردگان اغنیا بودند و آنان را هکتیمر می‌خواندند، و این وجه تسمیه از این جهت بود که طبق قرارداد میان مالک و ارباب، این بردگان بیش از یک ششم از حاصل ملک را دریافت نمی‌داشتند. تمام زمین‌ها در تصرف عده معدودی بود و اگر بزرگ‌ری وام و دین خود را به موقع نمی‌پرداخت، مالک می‌توانست او و فرزندان‌ش را به صورت برده به فروش برساند ... در واقع برای عامه مردم، بدترین شکنجه‌ها همین نظام بردگی بود و عامل اساسی نارضایتی به شمار می‌رفت؛ چه بدین ترتیب، این طبقه از هیچ حقوق اجتماعی بهره‌ور نبودند ... حکام و فرمانروایان از میان خانواده‌های اشراف و طبقات ثروتمند انتخاب می‌شدند. مقامات ابتدا برای تمام عمر و اخیراً برای مدت ده سال به آنان بخشیده می‌شد» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۵ تا ۷).

الیگارشی مشروح ارسطو را با توجه به تقسیم‌بندی خود وی از انواع الیگارشی، قطعاً می‌توان افراطی‌ترین نوع الیگارشی به‌شمار آورد، چه این مسأله از نارضایتی عمومی که ارسطو به آن اشاره می‌کند، پیداست. نظام بردگی، مادام‌العمر بودن مناصب و محوریت مطلق ثروت همه از ویژگی‌های الیگارشی افراطی است. قدر مسلم این نظام طی قرون ۷ و ۸ ق.م در آتن پا برجا بوده و تغییرات چندانی در آن حاصل نشده است. یونان‌شناسان مضمون اشعار هزیود در کتاب «کارها و روزها» را، بر مبنای همین شرایط بفرنج طبقاتی و استعمار دهقانان و ضعفا توسط الیگارشی تعبیر و تفسیر کرده‌اند که به فاصله‌ای میان قرون ۷ و ۸ ق.م مرتبط است. اندیشه هزیود، اولین صورت بیان اعتراضات توده دهقانان و کشاورزان به بی‌عدالتی است که در طول ۳ قرن تداوم می‌یابد و در نهایت به دموکراسی آتنی مختم می‌شود. در قرن ۷ ق.م، دراکون، سیاستمدار معروف آتنی، به تدوین قوانین مبتنی بر عرف پرداخت. مکتوبات و تقریرات دراکون، تنها متقن و مکتوب کردن معیارها و قوانین عرفی بود که متضمن منافع اقلیت الیگارشی بود و دوران وی را از ستمگرانه‌ترین دوران تاریخ آتن دانسته‌اند. تا آنجا که اصطلاح «قوانین دراکونی» همواره کنایه از قوانینی ظالمانه بوده است (یگر، ۱۳۷۶، ۲۰۶). اما خود ارسطو در اظهار نظری عجیب، اقدامات دراکون در تدوین قوانین عرفی موجود را در مسیر تطورات دموکراتیک تاریخ آتن به‌شمار آورده است (ارسطو، ۱۳۸۳، ۱۵۴). در مورد اینکه دادگاه آریوپاگوس در زمان دراکون چه ماهیتی داشته و در راستای استمرار الیگارشی چه نقشی ایفا کرده، نمی‌توان با قاطعیت نظر داد. اما طبق گفته‌ی

برای رسیدگی به جرایم خاص از قبیل اتهامات جنایی و مذهبی نیز به‌شمار می‌رفت. در اساطیر: «نام آن را منسوب به محاکمه آرس می‌دانند که متهم به کشتن پسر پوزوئیدون یعنی هالیپروتیروس بود و ادعا می‌کرد که او دخترش الکیپه را از تجاوز نجات داده است. آرس تبرئه شد و محل محاکمه به آریوپاگوس نامور شد» (کندی، ۱۳۸۵، ۳۵). آریوپاگوس در لغت به معنای «تپه آرس» و تشکیل آن به آتنا منتسب است. در حقیقت هم در ساحت اسطوره و هم در ساحت تاریخ، آریوپاگوس مرجع عالی رسیدگی به اتهامات جنایی بود، اما به‌خاطر نفوذ فراوانی که داشت، در مسایل کلان سیاسی نیز دخالت می‌کرد. ارسطو در کتاب اصول حکومت آتن، پس از آنکه به پایان کار خاندان آکمون اشاره می‌کند، ضمن توضیح شرایط سیاسی و اجتماعی آتن در دوران پیش از آرخونی سولون، در مورد جایگاه و وظایف آریوپاگوس می‌نویسد: «شورای عمومی محکمه آتن آریوپاگوس، موظف به رعایت قوانین بود. اما به‌طور کلی در امور مربوط به اداره مدینه نیز شرکت و همکاری و نفوذ کلمه داشت و با اقتدار تام مجازات‌های نقدی و بدنی را درباره تمام مجرمین تعیین و اجرا می‌کرد. فقط اشرافیت و ثروت بود که مبنای انتخاب اعضای آریوپاگوس محسوب می‌شد، و این تنها مقام حکومتی بود که مادام‌العمر برای شخصی باقی می‌ماند» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۱۲).

در توضیح ارسطو، مهم‌ترین وظیفه این نهاد سیاسی، حفظ ضمانت اجرایی قوانین حکومتی است و عنصر ثروت و جایگاه طبقاتی اشرافی، مهم‌ترین معیار عضویت در آن به‌شمار می‌رود. اینکه اشرافیت و ثروت معیار عضویت مادام‌العمر در آریوپاگوس بود، مؤید این واقعیت تاریخی است که نظام حکومتی آتن در آن برهه از تاریخ به معنای اخص کلمه «الیگارشی» بود. ارسطو در کتاب دوم از رساله «سیاست»، انتخاب بر مبنای ثروت را، خصیصه الیگارشی دانسته و به وضوح آریوپاگوس را نماینده الیگارشی معرفی کرده است (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۱۸ تا ۱۲۳). قدر مسلم، عنصر ثروت در الیگارشی در مقایسه با عنصر ایل و تبار، دارای اهمیت بیشتری بوده است. ایل و تبار اشرافی، شالوده ساختار دیگری از حکومت بود که به «آریستوکراسی» نامور است. مرجع اشرافیت بیش و پیش از ثروت، ایل و تبار بود و ثروت صرف مبنای آن به‌شمار نمی‌رفت. چرا که ممکن بود هر انسان بی‌اصل و نسبی به‌خاطر تصادف و خوش‌اقبالی و یا ذکاوت در تجارت، ثروت فراوان اندوخته و از جرگه عوام به درآید. لکن پیشینه و آباء و اجداد اشرافی، امتیازی نبود که با ثروت به دست آید. در یونان باستان، هر جا که معیار فضیلت و اشرافیت مبنای تشکیل حکومت بود، نظام آریستوکراسی براساس آن شکل می‌گرفت. فضیلت برخلاف ثروت، مؤید خصایصی است که کمتر جنبه مادی و اقتصادی داشته و بیشتر بر خصوصیات معنوی دلالت دارد. اصولاً ارسطو الیگارشی را نوع منحرف آریستوکراسی می‌داند و این انحراف ناشی از تغییر معیار تشکیل حکومت از فضیلت به ثروت قلمداد می‌کند. طبق تعریف ارسطو، «الیگارشی حکومتی است که در آن مالداران که به عده قلیل‌اند، فرمانروایند» (همان، ۱۵۵). سپس در تقسیم‌بندی انواع الیگارشی می‌نویسد:

ارسطو، در دوران دراکون، کم‌کم از قدرت الیگارشیک آن کاسته شد. ارسطو در مورد وظایف آریوپاگوس در این دوران می‌نویسد: «مجلس آریوپاگوس حافظ و حامی قوانین بود و مراقبت می‌کرد که فرمانروایان وظایف خود را موافق با قانون و به نحو اکمل انجام دهند. هر یک از اهل مدینه که به او سستی می‌رفت، می‌توانست علیه مرتکب ادعای ناممکنی با تصریح مواد قانون مورد استناد و مورد تخلف به آریوپاگوس بدهد» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۱۶). این‌که حاکمان خود را تابع قانون دانسته و بر رعایت آن ملزم بودند، و نیز اینکه مردم عامی می‌توانستند در برابر بی‌عدالتی نزد آریوپاگوس عارض شکایت شوند، خود نشانه‌ی تلطیف شدن الیگارشی در دوران دراکون است که ممکن است نظر ارسطو دایر بر قرار داشتن رژیم دراکون در مسیر تطورات دموکراتیک را توجیه کند. طبق تصریح ارسطو، سازمان حکومتی و وضعیت آریوپاگوس تا زمان سولون و احتمالاً بین سال‌های ۵۹۱ تا ۵۹۴ ق.م به این ترتیب بوده، تا اینکه به علت تشدید مبارزات طبقاتی و افزایش ناآرامی و ناراضی‌های عمومی، سولون به اصرار هر دو جناح الیگارشی و دموکرات آن به زمامداری رسید. این‌که سولون مورد اعتماد هر دو جناح آن بود، نشانه‌ی بی‌طرفی سیاسی سولون در مجادلات جناحی آن برهه از تاریخ آن است. با مینا قرار دادن اشعار و قطعات منتسب به سولون که از ارسطو به یادگار مانده، می‌توان در این مورد نظری قاطع داد که تنها آرمان وی، اعتلا و عظمت آن بود و از این جهت، صرفاً به شکوه و اعتلای آن می‌اندیشید و طرفدار هیچ حزب و گروهی نبود. نگرانی افزون وی از اوضاع اسفناک آن در قطعه‌ی زیر محسوس است: «من این بدبختی‌ها را می‌دانم و هنگامی که می‌بینم سرزمین نیاکانم قربانی هوس‌ها و مطامع این و آن شده است، قلبم در سینه‌ی آکنده از اندوه می‌شود» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۱۷).

این‌که اصلاحات سولون همواره در کتب و منابع مختلف تاریخی در مسیر استقرار دموکراسی تعبیر شده و حتی ارسطو نیز آغاز دموکراسی را به او منتسب ساخته (همان، ۱۵۴)، به نظر چندین روشنگر ماهیت اندیشه‌ی سیاسی سولون نیست. قطعاً با اصلاحات سولون، قدرت سیاسی توده‌ی مردم افزایش یافت و الیگارشی محدود شد؛ اما با استناد به این اصلاحات، دموکرات تلقی کردن وی، به خلط ادراک سیاسی او با دموکراسی عوام‌فریب و افراطی آن منجر خواهد شد که ارسطو در رساله‌ی سیاست از آن به «دماگوگیا» یاد کرده است. طبق تحلیل ارسطو، در این شکل منحط از حکومت که عنوان دموکراسی را نیز یدک می‌کشد، «به جای قانون، عوام فرمانروایند و این در حکومت‌هایی است که تصمیمات انجمن نمایندگان ناسخ قانون باشد. گناه چنین وضعی به گردن مردم‌فریبان است. اما در دموکراسی‌های مطیع قانون، از مردم‌فریبان نشانی نیست، زیرا در آنها فقط بهترین شهروندانند که از مردم دیگر برترند. ولی هر جا که قانون سستی پذیرد، مردم‌فریبان فرمانروا می‌شوند. پس عوام خود حکم سست‌گری یکتا پیدا می‌کنند ... به هر تقدیر در اینگونه دموکراسی، چون مردم فرمانروای یگانه‌اند و بوغ قانون را از گردن خویش برداشته‌اند، خودکام می‌شوند. پس حکومت‌شان با حکومت تورانی (سستمگر) مشتبه می‌شود و چاپلوسان قدرت و حرمت

می‌یابند» (ارسطو، ۱۳۸۱، ۲۱۶ و ۲۱۷). همین شکل از دموکراسی افراطی و عوام‌فریبانه بود که پس از افیالتس در عرصه‌ی سیاسی آن یک‌تازی کرد. به نظر می‌رسد، سولون همزمان که الیگارشی افراطی را برچید، منتقد این شکل بدقواره از دموکراسی نیز بود. اصلاحات سیاسی و اقتصادی سولون را - همچنان که یگر نیز بدان تأکید کرده (یگر، ۱۳۷۶، ۲۱۱) - تنها در یک کلمه می‌توان خلاصه کرد و آن «حاکمیت قانون» است نه الزام به دموکراسی به معنای حُجیت مطلق خواست توده‌ها. قوانین سولون، دربرگیرنده‌ی منافع تمام گروه‌ها و طبقات اجتماعی آن بود و هدف بنیادین آن، تحقق نظم و امنیت اجتماعی و مقابله با آشفتگی و هرج و مرج محسوب می‌شد. برای رسیدن به چنین هدفی، سولون نه تنها اقدام به کنترل و تحدید جاه‌طلبی‌های الیگارشی‌ها نمود، بلکه بسیاری از خلق و خواها و زیاده‌خواهی‌های عوام را نیز آماج انتقادات خود قرار داد. آنچه منجر به استقرار دموکراسی آتنی - آنگونه که در عصر کلاسیک مشاهده می‌شود - شد، محصول اقدامات افیالتس و تداوم آن در دوران پریکلس بود که به نحوی هژمونی سیاسی الیگارشی را بر انداخت و نهادهای حکومتی را در اختیار نمایندگان توده‌ی مردم قرار داد. اساسی‌ترین بُعد از اصلاحات سولون که او را به دموکراسی آتنی پیوند می‌زند، اعطای حق رأی و انتخاب حاکمان به توده‌ی مردم بود و نه براندازی انقلابی طبقات ثروتمند. به عبارتی، سولون با هوشمندی تمام بدون اینکه نزاع طبقاتی را با حذف یک طبقه وارد مرحله‌ای از بحران کند، با اعطای حق رأی به مردم عامی، قدرت الیگارشی را محدود کرد و الزام پاسخگویی در نزد حاکمان را نهادینه ساخت. ارسطو می‌نویسد: «این تحول، بیشتر آفریده‌ی اوضاع و احوال بود تا موافق مقصود سولون؛ زیرا توده‌ی مردم چون عامل اصلی پیروزی‌های دریایی بر ایرانیان بودند و بر خود غره شدند و به زعم مخالفت شهروندان بلندمنش، مردانی تنک‌مایه را به رهبری خود برگزیدند. سولون خود ظاهراً فقط می‌خواست که مردم را از حداقل نیرو برخوردار کند. وی به مردم حق انتخاب فرمانروایان را داد و فرمانروایان را در برابر خلق مسئول کرد و پیداست که اگر مردم از اینگونه حقوق ابتدایی بهره‌مند نمی‌شدند، در حال بندگی باقی می‌ماندند و بدین سبب با حکومت دشمنی می‌ورزیدند. سولون حتی در اعطای این حقوق نیز حدودی را رعایت کرد، به این معنی که فقط به اعیان و توانگران صلاحیت فرمانروایی بخشید» (همان، ۱۲۴). اما این مسأله به این معنی نیست که سولون را صرفاً آلت دست الیگارشی آتن قلمداد کنیم. بلکه همچنان که اشاره شد، در تئوری سیاسی او، اعتلا و عظمت دولت‌شهر آتن زیر سایه‌ی حاکمیت قانون و عدالت هدف نهایی به شمار می‌رفت که شرط لازمه‌ی آن، تحدید از هرج و مرج بود و اعراض از مجادلات طبقاتی. مبرهن است که عملاً نمی‌شد مانع از این مجادلات شد مگر اینکه به شرایط اسفناک ناشی از الیگارشی افراطی آتن پایان داده شود و از برای همین، سولون پیش از هر چیز تحدید قدرت تامه‌ی الیگارشی را چونان هدفی ابتدایی دنبال کرد. طبق گفته‌ی ارسطو، سولون تنها حق حاکمیت مطلق العنان الیگارشی‌ها بر آریوپاگوس را از آنها گرفت و دادرسان را از میان همه‌ی طبقات شهروند برگزید. به عبارتی همه‌ی تحولات بدین معنی است

خاص کند. سولون بیشتر منتقد خلق و خو و خواسته‌های نامشروع و مخرب مردمان عصر خود بود و در رویه انتقادی خود، هرگز متأثر از موقعیت طبقاتی خود قرار نگرفت. بخاطر عملکردش گاه مورد اعتراض الیگارش‌ها قرار می‌گرفت و در بسیاری از مواقع همچنان که از متن اشعارش نیز پیداست، آماج ملامت دموکرات‌ها بود. این واقعیتی است که توده مردم علی‌رغم بهبودی وضعیت اجتماعی و اقتصادی خود به واسطه اصلاحات سولون شاهد اجابت خواسته‌های افراطی خود از جانب او نبودند، و باز این حقیقتی است که بسیاری از متمولان به‌خاطر اصلاحات او متضرر شدند. در نهایت هم طبق روایت ارسطو (همان، ۳۳ تا ۳۵)، بر اثر توطئه‌های الیگارش‌ها و آزمندی و خودخواهی دموکرات‌ها، تن به تبعیدی خودخواسته داد و پس از گرفتن ضمانتی ده ساله به منظور اجرای قوانین‌اش، آن را به قصد سفری نامعلوم ترک گفت. هرودوت در شرح ماجرا می‌نویسد:

«او در آن روزگار پیوسته در سفر و بر آن سر بود که تا ده سال از شهر و دیار خود دور باشد، تا وادار نشود که هیچیک از قوانینی را که تدوین کرده بود، تغییر دهد. در واقع این علت غیبت او بود، اما وانمود می‌کرد که قصد جهانگردی دارد؛ زیرا که بدون رضایت او آتنی‌ها امکان دخل و تصرف در قوانین خود نداشتند، چون قسم خورده بودند تا ده سال مقررات او را بی‌کم و کاست اجرا و آزمایش کنند» (هرودوت، ۱۳۸۰، ۳۸). یکی از مهم‌ترین اصلاحات سولون، تغییراتی بود که بر وظایف آریوپاگوس اعمال کرد. در قوانین سولون، آریوپاگوس آنگونه که دموکرات‌ها خواهان آن بودند، منحل نشد، بلکه قدرت آن محدود شد و با این شگرد که آریوپاگوس ضمانت بقا و اجرای قوانین را به عهده خواهد داشت، عملاً از نفوذ الیگارش‌ها و سوءاستفاده‌ی آنها محفوظ ماند. ارسطو می‌نویسد:

«سولون حق دیگری به آریوپاگوس داد و آن درباره کسانی بود که برای واژگون کردن دموکراسی توطئه می‌کردند. سولون در این مورد، قانونی به عنوان قانون افشای اسرار توطئه تنظیم کرده بود» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۲۸).

در کل می‌توان تأثیر اصلاحات سولون بر عملکرد و وظایف دادگاه آریوپاگوس را منطبق با محدوده‌ی حایل میان آریستوکراسی و دموکراسی قلمداد کنیم. از آن جهت که متمولین برای عضویت در آن داوطلب می‌شدند، اما انتخاب از جانب عموم مردم صورت می‌گرفت و عملکرد آریوپاگوس، محدود در قوانین سولونی و تحت نظارت مردم بود. پس از خروج سولون از آتن، ظاهراً تا مدت ده سال میان الیگارش‌ها و دموکرات‌ها صلح نسبی برقرار بود و این خود دلالتی است بر مقبولیت سیاسی قوانین سولون از سوی هر دو جناح و نیز اینکه در طول این مدت هیچ آرخونی از سوی مردم به عنوان جانشین سولون انتخاب نگردید، بر محبوبیت سولون دلالت دارد. محبوبیتی که حتی تا به آن اندازه بود که طبق گفته دیوگنس لائرتیوس مردم را بر آن داشت تا از سولون بخواهند که «همانند یک جبار بر ایشان حکومت کند» (لائرتیوس، ۱۳۸۷، ۳۲). اما آرمان سیاسی سولون، عمل به اعتدال و میان‌روی بود که از دوران هزیود به گفتمان غالب در میان فلاسفه، شاعران و اصلاحگران سیاسی

که نظام سیاسی سولون، نظامی آریستوکراتیک با روشی دموکراتیک بود. سولون در تقبیح تکبر و تحجر متمولان آتنی می‌نویسد:

«شما نیز هواهای خود را در سینه ملایم‌تر سازید، شما که به ذروه بی‌نیازی و غنا رسیده‌اید، غرور و کبریی خود را مهار کنید، زیرا نه ما بیش از این محکوم و فرمان‌پذیر خواهیم ماند و نه همیشه کار بر مراد دل شما خواهد بود» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۱۸).

اما در قطعه دیگری، به انتقاد از آزمندی و طمع کاری مردم عامی می‌پردازد:

«ثروت بی‌پایان وقتی به مردمی تعلق پیدا می‌کند که به حد کافی به رشد و دانایی نرسیده و درخور آن نیستند، موجب شدت خشونت می‌شود» (همان، ۳۶).

در قطعه شعر دیگری نیز از مردمی انتقاد می‌کند که به‌خاطر مخالفت سولون با خواست آنان مبنی بر تقسیم اراضی، به او خشم گرفته‌اند: «آرزویی طلایی در خاطر آنان است و هر کدام انتظار دارند که از راه غارت و چپاول و آشفتگی اوضاع، ثروتی بی‌کران به دست آورند ... و اینک که آرزوی آنان خام مانده است، خشمناک و چون دشمنان در من می‌نگرند» (همان، ۳۷).

و سرانجام خسته از بی‌خردی هر دو جناح الیگارش و دموکرات در بیان بیزاری خود از حرص و ولع و آزمندی و زیاده‌خواهی آنان می‌نویسد: «یستادگی میان دو جناح، چنان مرا مضطرب ساخته که گویی گرگی در میان دسته‌ای سگ محصور مانده به این سوی و آن سوی متوجه است» (همان، ۳۷).

اینها همه دلالتی است بر بی‌طرفی طبقاتی و سیاسی سولون و عشق وافر او به آتن و امید به اعتدالی آن که تنها با از میان برداشتن انحصارطلبی الیگارش‌ها، کنترل تندروی‌های عوام و تحقق جامعه مدنی در سایه حکومت قانون، تحقق‌پذیر بود. در حقیقت سولون معتقد به حاکمیت «اعتدال» در عرصه سیاسی بود که بعدها در سه‌گانه اوستیا، تبلوری دراماتیک یافت. سولون همچون قاطبه اندیشمندان یونان به «اعتدال» اعتقاد داشت که بعدها به سرشت فلسفه اخلاق ارسطو نیز مبدل شد. میل به اعتدال و مقابله با افراط، فی‌الواقع سرشت یک جریان فلسفی-سیاسی در یونان باستان است که دامنه آن از هزیود تا سولون، آیسخولوس و ارسطو گسترده است. ارسطو خود این اعتدال‌گرایی در حوزه سیاست را با حکومت طبقه متوسط تبیین کرده و در ستایش حکومت طبقه متوسط به عنوان بهترین نمونه حکومتی قابل تحقق می‌نویسد:

«از دلایل برتری حکومت طبقه متوسط، یکی آن است که بیشتر قانون‌گذاران آن میانه‌حال بوده‌اند، سولون همچنان که از اشعارش پیداست چنان بود» (ارسطو، ۱۳۸۱، ۲۳۶).

و نیز اذعان می‌کند:

«سولون هم از جهت خانوادگی و هم از نظر شهرت و پاکدامنی، از مردمان سرشناس محسوب می‌شد، او از نظر ثروت و وضع اجتماعی جزء طبقه متوسط به شمار می‌رفت» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۱۸).

اگر چه محتمل است که تئوری سیاسی سولون متأثر از پایگاه طبقاتی او باشد، اما مسلماً تأثیر این مسأله به حدی نبود که او را در مجادلات سیاسی و طبقاتی دوران خود، وادار به جانبداری از طبقه‌ای

مبدل شده بود. به بیانی دیگر، عدالت در منظر سولون هیچ نبود جز برقراری همین حد وسط و اعتدال که مانع از فرو رفتن جامعه در هرج و مرج و خشونت می‌شد. یگر در اینباره می‌نویسد:

«کیفر الهی برای سولون، گرسنگی و بیماری نیست؛ این کیفر از طریق آشفتگی زندگی جامعه تحقق می‌پذیرد که حاصل هر تجاوزی از حق و عدالت است» (یگر، ۱۳۷۶، ۲۰۹ و ۲۱۰).

همچنان که پیش‌تر گفتیم، تا ده سال پس از خروج سولون از آتن، مردم شخص دیگری را به آرخونی برنگزیدند. تا اینکه سرانجام پیزیستراتوس توانست تا با تکیه بر حمایت توده‌های مردم، قدرت را در اختیار بگیرد. اگرچه پیزیستراتوس به عنوان رهبر جناح دموکرات به قدرت رسید، اما حاکمیت او سی و یک سال پس از اصلاحات سولون، نظام دموکراسی آتن را برچید. او با برانگیختن احساسات توده‌های مردم و با القای این نظر فریبکارانه که دموکراسی سولونی خدع‌های به منظور حفظ سیادت اشراف است، توانست اصلاحات سولون را فاقد مشروعیت جلوه دهد. محبوبیت و قدرت اقتناع و سخنوری وی تا بدان پایه بود که همچنان که دیوگنس لائرتیوس نیز نقل کرده است، هشدارهای سولون مبنی بر خطر جباریت پیزیستراتوس را بی‌ثمر گذاشت. می‌توان ماهیت جباری پیزیستراتوس را با مفهوم «توده‌گرایی»<sup>۸</sup> در فلسفه سیاسی مدرن متناظر دانست. اینکه پیزیستراتوس، حکمران و جبار محبوبی بود از واقعیت‌های تاریخی است و اینکه دوران وی از شکوفاترین دوران‌های فرهنگی در تاریخ یونان باستان به شمار می‌رود، مورد تأکید قاطبه مورخان است. طبق گفته ارسطو «او با میانه‌روی و اعتدال حکومت کرد» (ارسطو، ۱۳۸۳، ۵۷). دیوگنس لائرتیوس، نامه‌ای خطاب به سولون را به وی منتسب می‌سازد که در آن پیزیستراتوس خود را به قوانین مشروحه سولونی پایبند دانسته است (لائرتیوس، ۱۳۸۷، ۳۴). دادگاه آریوپاگوس در دوران پیزیستراتوس هم از نظر ساختار و هم از نظر وظایف و نحوه عملکرد، تفاوت چندانی با دوران سولون نداشته و از نفوذ لیگارش‌ها مصون مانده است. از ارسطو نقل است که روزی پیزیستراتوس از طرف آریوپاگوس به اتهام قتل احضار شد و وی همچون یک متهم عادی برای دفاع از خود در دادگاه حضور یافت (ارسطو، ۱۳۸۳، ۵۸) و (ارسطو، ۱۳۸۱، ۳۳۲). این خود نشانه‌ای است از قدرت آریوپاگوس که جباریت پوپولیستی پیزیستراتوس نیز ناچار به تمکین به آن بود. از وضعیت آریوپاگوس در دوران حکومت فرزندان پیزیستراتوس اطلاع چندانی در دست نیست. دور از ذهن نیست که فرزندان پیزیستراتوس به منظور مقابله با جریان دموکرات میانه‌رو، بر سطح اختیارات آریوپاگوس و نفوذ لیگارش‌ها در آن افزوده باشند. آنچه مسلم است اصول حکومت سولون و قوانین اعتدال‌گرای وی، در اثر خشونت حکومت جباران به فراموشی سپرده شد (ارسطو، ۱۳۸۳، ۸۰). در چنین شرایطی، پس از سقوط خاندان پیزیستراتوس، کلیستنس، دیگر اصلاح‌گر و قانون‌گذار معروف آتنی، رهبری جبهه دموکراسی را به عهده گرفت و به مقام آرخونی انتخاب شد. مجموعه اصلاحات مهمی به وی منتسب است که به قول ارسطو، کاملاً دلخواه مردم عامی و حتی از زمان سولون هم مساعدتر بود (همان، ۸۰). وضع قانون استراسیزم

به وی منتسب است. بنابر مفاد این قانون، توده مردم می‌توانستند که به منظور جلوگیری از قدرت یافتن نامعقول افراد محبوب و خطر جباریت، آنان را تا مدت ده سال از شهر تبعید کنند. استراسیزم، مساعدترین قانون به نفع دموکراسی آتن به شمار می‌رفت و از نظر سیاسی، دلالت بر افزایش قدرت مردم عامه و افول قدرت لیگارش‌ها داشت.<sup>۹</sup> در اینکه قدرت آریوپاگوس در دوران آرخونی کلیستنس همچون دوران سولون محدود در قوانین بوده و اینکه همچنان مرجع رسیدگی به اتهامات مذهبی و جنایی به شمار می‌رفته، تردیدی نیست. این وضعیت تا زمان آغاز جنگ‌های ایرانیان ادامه داشته و در جایگاه و نفوذ سیاسی آریوپاگوس تغییر چندانی به وجود نیامد؛ تا اینکه به دنبال یورش امپراتوری هخامنشی، جایگاه آریوپاگوس متحول شد. طبق نوشته ارسطو، «بعد از جنگ‌های بین ایران و یونان، قدرت بدون رعایت اصول و قوانین اساسی و نظر مردم و فقط صرفاً به علت وقوع نبرد سالامیس به دست آریوپاگوس افتاد و این شورا به مدینه تسلط یافت» (همان، ۹۱). علت این امر این بود که شیوخ آریوپاگوس در بحبوحه جنگ و در لحظه ناامیدی فرماندهان سپاه، با تقسیم پول میان مردم باعث برقراری مجدد نظم در سپاه و تداوم دفاع شدند. به همین خاطر، «شورای آریوپاگوس در آتن به هنگام جنگ با ایرانیان اعتبار فراوان یافت و از این رو کوشید تا مقررات حکومت را از گذشته سخت‌تر کند و این مایه‌ی گرایش آن به لیگارش‌ی بود» (ارسطو، ۱۳۸۱، ۲۷۹). طبق گفته‌ی ارسطو، ۱۷ سال پس از نبرد سالامیس، آریوپاگوس همچنان در سیاست ذی‌نفوذ بود، تا اینکه با به قدرت رسیدن افیالتس، نفوذ خود را از دست داد. اصلاحات افیالتس منجر به انحلال کامل آریوپاگوس نشد و تنها وظایف مازادی که آریوپاگوس برای خود وضع کرده بود، ملغی شد و بر حسب ادوار گذشته، رسیدگی به اتهامات جنایی و مذهبی در صلاحیت آن باقی ماند. همین وظیفه قضایی و جنایی است که آیسخولوس در اورستیا بدان تأکید می‌کند. از سویی می‌دانیم که دموکراسی آتن خصوصاً پس از ترور افیالتس، تلاش مجدانه‌ای برای انحلال کامل آریوپاگوس به عمل آورد. حتی محتمل است که طی مدت دو سال آریوپاگوس کاملاً منحل شده باشد. در چنین شرایطی است که آیسخولوس به عنوان یکی از دموکرات‌های متقدم که در جنگ با ارتش ایران نیز فخرآوری کرده بود، در عملی متهورانه، تراژدی اورستیا را با دستمایه قرار دادن یکی از معروف‌ترین داستان‌های هومری در جشن دیونوسیای بزرگ در برابر مردم عامی و سردمداران دموکراسی افراطی آتن به صحنه برد و با تصمیم سیاسی ایشان مبنی بر انحلال آریوپاگوس به مخالفت پرداخت.

## عقلانیت، اراده بشری و نفی الهیات تراژیک در بینش آیسخولوس

تراژدی اورستیا، نقطه عطفی مهم در تاریخ اندیشه اعتدال از دوران هزب بود تا قرن ۵ ق.م محسوب می‌شود که هزب بود، سولون و آیسخولوس، مهم‌ترین چهره‌های آن هستند. این نحله فکری به حاکمیت عدالت در جامعه انسانی باور داشت. «برای نخستین بار



به حاکمیت دیکه. لکن آنچه ادراک سولون و آیسخولوس از دیکه را با ادراک هزیود متفاوت می‌کند، نقش «اراده آدمی» و «مسئولیت فردی» در برپا داشتن آن است. در بینش هزیود، هنوز اراده تام و مطلق زئوس حاکم است و احقاق عدالت نیز زمانی ممکن خواهد بود که قوانین زئوس با اراده خود او بر اساس عدالت استوار شود. تفکر هزیود از این منظر هنوز به شیوه هومر مطلقاً جبری و الهیاتی است. هر چند وی آشکارا در میتولوژی هومری، عناصری بدیع وارد می‌کند که مهم‌ترین آن همچنان که گفتیم دیکه است. اما هزیود همچنان به حاکمیت اراده الهی ایمانی مذهبی دارد. لکن برای سولون که از دنیای محدود روستایی هزیود به جهان بسیط دولت‌شهر قدم گذاشته، در کنار خواست تقدیر (موتیرا) «هر فرد دارای مسئولیت اخلاقی است و وظیفه‌ای بر عهده دارد ... سولون هموطنان خود را به قبول مسئولیت و عمل آگاهانه فرا می‌خواند و با رفتار حاکی از شجاعت سیاسی و اخلاقی خویش که نشانه نیروی پایان‌ناپذیر و جدیت اخلاقی انسان آتنی است، نقش سرمشق را ایفا می‌کند» (همان، ۲۱۳ و ۲۱۴). آیسخولوس نیز چون سولون به خواست و اراده فردی باور دارد و آن را با الوهیت تقدیر در تعارض نمی‌داند؛ این یگانگی اراده و الوهیت در چهره آتنا ممشول شده است. او که یک ایزدبانوی المپی است، در برابر خواست الهگان انتقام می‌ایستد: در واقع در برابر باور جبری به سنت و الهیات، این دگردیسی، لازمه زندگی در ساختار نوین دولت‌شهر است که مسئولیت فردی و سیاسی شهروندان را در برابر مسائل مبتلا به آن می‌طلبد. به عبارتی در این نظم نوین قدرت، نمی‌توان روند امور را به خواست تقدیر اجازه داد. از این حیث به نظر می‌رسد اوستیای آیسخولوس از بیخ و بن، ناقض جهان‌بینی تراژیک است. در جهان‌بینی تراژیک، اراده آدمی تحت سیادت مطلق تقدیر است و از آن گریزی نیست. عالی‌ترین نمود دراماتیک این جهان‌بینی - همچنان که مورد التفات ارسطو بوده - تراژدی «ودیپوس جبار» اثر سوفوکلس است.<sup>۱</sup> در این تراژدی، مقرر است که اودیپوس پدرش را به قتل رسانده و با مادرش بیامیزد. چون از این تقدیر شوم مطلع می‌شوند، تصمیم گرفته می‌شود که اودیپوس در نوزادی به قتل برسد. فردی که مأمور این قتل می‌شود از انجام آن در می‌ماند و از این رو نوزاد را یک و تنها در بیابان رها می‌کند. نوزاد توسط چوپان حاکم شهری دیگر پیدا شده و به دربار وی برده می‌شود و چون شاه فرزندی ندارد، او را به فرزندخواندگی می‌پذیرد. اودیپوس چون به بلوغ می‌رسد، از تقدیر شوم خود آگاه می‌شود و برای مقابله با تحقق آن، خانه و کاشانه را رها کرده و از شهر متواری می‌شود. در میانه راه با قافله پدر واقعی خود مواجه شده و طی یک درگیری او را می‌کشد. سپس به سمت تب، زادگاه اصلی خود رهسپار می‌شود و بر ابوالهول که با راز خود زندگی را به کام اهالی شهر تلخ گردانده، چیره می‌شود. مردم نیز به شکرانه این رخداد میمون او را جانشین شاه مفقود شده خود می‌کنند و اودیپوس با بیوه شاه مفقود - که مادر خود اوست - ازدواج می‌کند. بدین ترتیب علی‌رغم تلاش اودیپوس تقدیر محقق می‌شود. لذا در بینش تراژیک، مغری از اراده تقدیر نیست و بنای هستی‌شناختی آن، قهاریت مطلق تقدیر بر انسان است. اما اوستیای آیسخولوس، آشکارا چنین بینشی

هزیود آرمانی را وارد فرهنگ روستایی کرد که کانون همه عناصر فرهنگی گردید، و متمرکز ساختن آنها را در شکل حماسی امکان‌پذیر ساخت: این آرمان، آرمان عدالت بود» (یگر، ۱۳۷۶، ۱۱۴). این ایده عدالت در اندیشه هزیود، حتی تعینی اسطوره‌ای نیز دارد که ردی از آن تا پیش از هزیود نیست و آن چهره الهه‌ای است به نام «دیکه» - دختر زئوس - «که در کنار زئوس نشسته است و هرگاه ببیند آدمیان در طریق ظلم گام می‌نهند، از پدر می‌خواهد که آنان را به سزای اعمال‌شان برساند» (همان، ۱۲۱). این چهره از عدالت الهی، تا پیش از هزیود تقریباً وجود ندارد. در اندیشه هزیود است که شاعر از زئوس درخواست می‌کند تا بنای قوانین خود را بر اساس عدالت استوار سازد: «قوانین تمیس (تمیس) آسمانی را به عدل (دیکه) خویش راست و استوار دار» (نگی، ۱۳۸۷، ۱۶۳). در جهان اشرافی خدایان المپ، از این عدالت الهی نشانی نیست و همه چیز قائم بر سلسله‌مراتب اشرافی قدرت است. «هومر برای حق یا عدالت نامی دیگر می‌برد که تمیس است. مثلاً زئوس به شاهان هومری عصا و تمیس عطا می‌کند. تمیس که در اصل به معنای عرف است، نمودار صلاحیت قضاوت شاهان و اشراف باستانی است. قاضی دوران ملوک‌الطوایفی، مطابق عرف حکم می‌کند که زئوس معین کرده است و جزئیات قواعد عرف را از آنچه خود از عرف و عادت سنتی می‌شناسد، اخذ می‌کند» (یگر، ۱۳۷۶، ۱۶۳ و ۱۶۴). در الهیات اشرافی هومری، تمیس حتی مادر موتیرا یا الهگان تقدیر و سرنوشت است. در میتولوژی یونانی از تمیس چنین تعبیر شده است:

«عدل، نظم، ماده تیتان، دختر اورانوس و گائیا (زمین). تمیس بعد از تمیس دومین همدم زئوس بود و از زئوس هورای (فصل‌ها) و الهگان سرنوشت را به دنیا آورد» (گران و هیزل، ۱۳۸۴، ۲۶۷). در واقع الهیات اشرافی هومری، سرنوشت را به عرف و قدرت اشرافیت نسبت می‌دهد. تفاوت بنیادین دیکه و تمیس در همین است که تمیس عدالت را به عرف اجازه می‌کند که همان ارزش‌های نظام اشرافی قدرت است، ولی دیکه به مرجعی ورای عرف نظر دارد که چه بسا متعارض آن نیز باشد. به خاطر همین مرجع متفاوت است که کلمه دیکه، به شعار مبارزه طبقاتی و عدالت‌خواهی در جامعه یونانی بدل شد و این قابلیت به این دلیل بود که «در کلمه دیکه، معنی دیگری نهفته بود که آن را برای شعار مبارزه هرچه مناسب‌تر می‌ساخت: معنای مساوات» (یگر، ۱۳۷۶، ۱۶۴). همین تعبیر از دیکه است که به مبنای تشکیل دولت قانونی در اندیشه سولون و آیسخولوس بدل می‌شود. یگر در اینباره می‌نویسد:

«سولون نیز در مقام مرد سیاسی به نیروی دیکه ایمان دارد و در تصویری که از این الهه می‌سازد، رنگ‌های هزیودی به روشنی نمایان است ... سولون اندیشه‌های هزیود را کشف نکرده است و نیازی هم به کشف آنها نداشته، بلکه آنها را تکمیل کرده است. او نیز بر این عقیده است که عدالت جزء لاینفک نظام الهی جهان است و پیوسته تکرار می‌کند که سر باز زدن از فرمان عدالت ممکن نیست» (همان، ۲۰۹).

به عبارتی دیگر، تشکیل دولت قانونی آن چنان که منظور نظر سولون و آیسخولوس است، هیچ نیست جز گذار از حاکمیت تمیس

و کلوتمنسترا به خاطر تعدی به الوهیت پدر - پادشاه. پیش از آن نیز ایفینگنیا به خاطر ضرورت یک قانون الهی دیگر توسط آگاممنون قربانی الهه آرتیمیس شده است. لذا جدال موجود در اثر آیسخولوس، جدال میان نیروهای قهار الهی است. لازمه استقرار هر نظم الهی در این روایت، فروپاشی و اضمحلال نظم الهی دیگری است. کلوتمنسترا مدعی است که آنچه انتقام ایفینگنیا را گرفته عدالت است:

«سوگند به عدالت که کین فرزند من باز جست» (آیسخولوس، ۱۳۷۶، ۷۴).

در بخش دوم سه گانه نیز الکترا که همسو با برادرش اورستس خواستار کین خواهی و انتقام از مادر است، بر عدالت تأکید می کند: «بر ما فرست رحمت زئوس و زمین را و رحمت عدالت را که سرانجام چیره خواهد شد ... آه، پیروزی! امروز از آن ما باش همچون عدالت که در کنار ماست» (همان، ۱۴ و ۲۰).

هم در منطق الکترا-اورستس و هم در منطق کلوتمنسترا، عدالت مرجعی است که همزمان به خواست انتقام جویی آنها مشروعیت می بخشد. یعنی دو نیروی معارض، حقانیت خود را از یک مرجع اخذ می کنند: عدالت. از برای همین با پشتوانه‌ی چنین منطقی امکان برقراری صلحی پایدار تقریباً غیرممکن است. ریشه این تسلسل باطل، کین و انتقام در منطق همسرایان نه حکم عدالت و برپایی قسط، بلکه خیره سری، جنون و خودخواهی است. در واقع همسرایان، آن دعوی فریبنده عدالت خواهی را که توجیه کننده قتل های پی در پی است، به «آته» نسبت داده و به صراحت می گویند:

«وای، وای از آن درد که زنان این تبار کشیدند. وای، وای از چنگ آته که تارهای به خون کشیده دارد» (همان، ۳۱). در اساطیر یونان، آته بزرگترین دختر زئوس محسوب می شود. «مادرش اریس (نفاق) بود. او مظهر بلاهت بود و قربانیانش را از انتخاب عاقلانه باز می داشت و چشم آنها را به اخلاق و مصلحت می بست» (گرانث و هیزل، ۱۳۸۴، ۳۹). همچنین آته «الهه شیدایی و رها از اصول اخلاقی، تجسم کوری اخلاقی که انسان ها را در بلا می افکند ... زئوس او را از المپ بیرون انداخت، زیرا از بدسگالی او به خشم آمده بود و در نتیجه در میان زنان و مردان فانی می زیست. اما زمانی بر انسانی فرود می آمد که می خواست وی را نابود سازد» (کندی، ۱۳۸۵، ۱۹). آیسخولوس به شکل متهورانه‌ای، دعوی عدالت خواهی را که علت خشونت های پی در پی و لگام گسیخته نمایشنامه است، از درجه اعتبار ساقط می کند و نشان می دهد که چگونه ممکن است قساوت و آشوب طلبی خود را در پس نقاب فریبنده عدالت مستور کند: چه مدعی این دعوی کلوتمنسترا باشد، چه اورستس. در پایان بخش دوم سه گانه، همسرایان ذهن مخاطب را در تعلیقی ناشی از چگونگی فرجام این قتل ها و انتقام ها قرار می دهند:

«بنگر، سوم بار است که توفان کین بر این تبار می تازد و بنیان این کاخ را به لرزه می اندازد. نخست کشتار کودکان بود که توستس سرافراز را از پای در انداخت؛ دوم آن پادشاه جنگ آور سالار مردان یونان بود که دست نابکاری در گرمابه کار او ساخت. و اینک سوم بار؛ آیا سرانجام رهایی است این، یا خود تباهی انجامین؟ انجام کار چیست؟» (آیسخولوس، ۱۳۷۶، ۶۴)

را نقض می کند و خواهان دخالت مسئولانه آدمی در برطرف کردن مجادلات است. در حقیقت در آن جریان عدالت خواهی که هزیود، سولون و آیسخولوس سرآمدان آن بودند، تحقق عدالت جز با مبارزه و رویارویی ارادی با مشکلات ممکن و میسر نیست. مبارزه‌ای که در متعالی ترین شکلش در قامت اسطوره پرومتئوس جلوه گر است که از قضا دستمایه یکی دیگر از سه گانه های آیسخولوس است که تنها بخش دوم آن بر جای مانده است. در این سه گانه نیز پرومتئوس که خود از نسل دوم خدایان محسوب می شود، از روی اراده علیه نظم الوهی بر می آشوبد و با اعطاء آتش به نوع بشر، آنها را از شر بدبختی، محنت و فلاکت می رها کند. در واقع در اسطوره پرومتئوس، آتش نماد گذار انسان از ساحت طبیعت به ساحت فرهنگ است و این تحول بنیادین نیز جز از طریق توسل به اراده و یورش علیه الاهیات امکان پذیر نیست. همین روند دخالت ارادی و مدبرانه انسان در مقطوع ساختن چرخه تقدیر تراژیک، ساختار داستانی سه گانه اورستیا را تشکیل داده است که تعیین آن در جهان نمایشنامه، برپایی نهادی است قضایی به نام آریوپاگوس که بناست با توسل به آن، چرخه قتل ها و خونخواهی های پی در پی گسیخته شود و آرام و قرار بر این جهان آشفته آلوده به کین جویی حاکم شود.

آیسخولوس در اورستیا خواستار احیای آریوپاگوس شد. نگاه نکته سنج وی، واقعیت های سیاسی را از منظری دیگر می نگریست. رئالیسم سیاسی آیسخولوس، سعادت جامعه و Polis را در عدالتی می دید که پیش از آنکه آرمان گرایانه باشد، مصلحت اندیشانه است. آیسخولوس، تراژدی خود را در شهر آتن به پایان می رساند و الهه حامی آن را در مقام سخنگوی ایده‌ی سیاسی خویش بر می گریند. در نظام فکری آیسخولوس، چرخه‌ی انتقام می بایست در نقطه‌ای مختوم شود. سرنوشت غمبار خاندان آترئوس و رسم برادر کشی، همسر کشی و مادر کشی که نتیجه‌ی عقوبت خواهی خدایان است، باید در یک نقطه به پایان رسد و این خاتمه جز با توسل به اراده بشری محقق نخواهد شد. در اندیشه به غایت آوانگارد آیسخولوس، برپایی نظم و احیای حرمت، نه با انتقام، بلکه با توسل به تدبیری عقلانی - همچنان که سولون مبلغ آن بود - امکان پذیر است. به عبارتی آدمی از برای استقرار «صلح پایدار» - در معنای کانتی آن - مجبور به جرح و تعدیل قوانین الهی است. در بخش نخست سه گانه، کلوتمنسترا تقدس نهاد خانواده را قانونی الهی بر می شمارد. در منطق او، قتل ایفینگنیا و خیانت آگاممنون به رسم زناشویی با اختیار کردن کاساندرها به همسری، نقض این قانونی الهی است. نقضی که مستوجب عقوبتی است غیر قابل اغماض که جز از طریق انتقام میسر نخواهد شد. در بخش دوم سه گانه نیز اورستس با قتل آگاممنون چنان نقض قانون الهی دیگری مواجه می شود و خود را مکلف به احیای مجدد آن قانون می داند که نتیجه این منطلق الوهی، چیزی جز باز تکرار چرخه کین خواهی، انتقام و خشونت نیست. در دو بخش نخست سه گانه، هر نظم الهی با توجیه یک نظم الهی دیگر از بین می رود. در واقع این دو بخش سه گانه عرصه مواجهه الوهیت هایی است که هر یک برای خود حجیت و اعتباری مطلق قائل اند: آگاممنون به خاطر خیانت به الوهیت خانواده کشته می شود

## نتیجه

پولیس. همه چیز در کلام رسای آتنا در پایان سه‌گانه مشهود است. آن‌جا که می‌گوید: «کاری شگفت و گران است که داوری در آن نه در خور آدمیان است. مرا نیز خوش نمی‌آید که داوری در کار خونی چنان گران آرم ... داورانی از شهر خود بگزینم و آنگاه بر ایشان است که نیک در هر گفته و هر نشانه درنگ آرند، و کار دادخواهان به سوگندی خام مگذارند که این قانون تازه‌ای است که من می‌گذارم و تا جاودان پاسش می‌دارم.» داوری او قضاوت میان دو حق الهی است که یکی به پشتوانه آپولون و دیگری با خواست الهگان انتقام رویاری هم ایستاده‌اند. در کلام آتنا، چندان بر حق و الوهیت تأکید نمی‌شود، بلکه منطق او مصلحت‌اندیشانه است و پشتوانه تدبیری عقلانی. او با صراحت در کار قضاوت در تعیین عدالت، نه حجیت مطلق منطق بشری را مبنا قرار می‌دهد و هم منطق خدایان را.

ترکیب هیأت منصفه آریوپاگوس که متشکل از نژاده‌ترین مردان است، آشکارا اشارتی است به آریستوکراسی که تلویحا به مخالفت آیسخولوس با دموکراسی افراطی آتن دلالت می‌کند. اما این الزاماً دال بر ارتجاع نویسنده و فیلسوف سیاسی ما نیست. چرا که این الهگان انتقام هستند که نماد ارتجاع‌اند و اجرای بدون تنازل قوانین الهی را خواستاراند: خواستی که نتیجه‌ای جز بازتولید چرخه کین‌خواهی، عقوبت و خشونت در پی نخواهد داشت. آیسخولوس نیز همچون سولون بر سلسله‌مراتب معقول و معتدل باور دارد. این اعتقاد باوری الوهی نیست، تنها شگردی مصلحت‌اندیشانه و تدبیری عقلانی است از برای مقابله با هرج و مرج و غلبه بر آته و آزمندی بشری. آیسخولوس در آشوبه جدال دموکراسی افراطی و ارتجاع، تنها مصلحت پولیس را در نظر می‌گیرد و همه را به تأمین امنیت پولیس، تحذیر از خشونت، و اعراض از آشفتگی و هرج و مرج که مادر همه مفسده‌هاست فرا می‌خواند و البته گفتیم که این امر ممکن نیست جز با تحمیل کردن حاکمیت قانون به خواست آشوب‌طلبانه مدافعان سنت؛ این است فلسفه‌ی سیاسی آیسخولوس که التقاطی است از آریستوکراسی و دموکراسی در راستای استقرار حکومت قانون: «آرامش و صلح از آن شما باد ای مردم آتن».

آیسخولوس در قیل و قال تصادم حقوق الهی که چرخه پایان‌ناپذیری از قتل و حرمت‌شکنی را به بار می‌آورد، با تهور و جسارتی مثال‌زدنی خواستار احیاء آریوپاگوس به عنوان یکی از جنجال‌برانگیزترین نهادهای تاریخ آتن می‌شود؛ آن هم دو سال پس از اینکه دموکراسی افراطی آتن موفق شده بود تا مستحکم‌ترین سد تسلط کامل خود بر قدرت را از میان بردارد. آیا آیسخولوس با حکم خود، مخالفت خویش با دموکراسی را عیان ساخت؟ آیا این مخالفت از خوی اشرافی او ناشی می‌شد و وی را در صف مرتجعین قرار می‌داد؟ پاسخ این مقاله بدین پرسش منفی است. آنچه آیسخولوس خواستار آن بود برحذر داشتن افراد حقیقی از اجرای یک‌جانبه و خودخواسته قانون به نام عدالت بود. در حقیقت آیسخولوس همچون سولون در پی حاکمیت قانون بود که همزمان مانع از بسط مفساد جباریت و دموکراسی پوپولیستی و عوام‌فریب (دماگوگیا) شود. زعمای اعتدال‌گرای دموکراسی آتن همچون سولون، کلیستنس و آیسخولوس می‌دانستند که جباریت چگونه از دل عوام‌فریبی بر می‌آید و نسبت به تبعات ناگوار آشفتگی‌های سیاسی نیز مشرف بودند. از این رو پایداری نهادهای قانونی و دموکراتیک را که محل حل و فصل دعاوی سیاسی و حقوقی باشد، امری مسلم می‌دانستند. برای آیسخولوس، انحلال آریوپاگوس بیش و پیش از آنکه حامل نفع باشد، عامل ضرر بود. چرا که فقدان یک نهاد قضایی برای رسیدگی به امور جنایی، به معنای این بود که هر کس بنا به اراده فردی خود برای احقاق حق دست به عمل بزند که معنای این اقدام هیچ نبود جز دامنه‌گسترش خشونت و هرج و مرج. از این رو آیسخولوس با رعایت جانب اعتدال، تنها خواستار اصلاح نهادهای قانونی بود نه برچیدن آن. آریوپاگوس در نگرش سیاسی آیسخولوس، مرجعی است که عدالت را از شر تفاسیر شخصی و نیز حکم سنت به دور نگه می‌دارد و قوانین مشروحه مبتنی بر حقوق انسانی را جایگزین آن می‌سازد. آریوپاگوس آیسخولوس مشروعیت خود را از عقل گرفته است و نه سنت. باید تأکید کنیم که دموکراسی مورد نظر سولون و آیسخولوس، هرگز به معنای تحمیل اراده اکثریت نبود؛ بلکه تنها ساز و کاری بود عقلانی برای زندگی توأمان با امنیت و آرامش در

## پی‌نوشت‌ها

۱ در رابطه با مصائب و آلام خاندان آترئوس رش: (کندی، ۱۳۸۵، ۱۱۰ و ۱) و (گرانت و هیزل، ۱۳۸۴، ۳۵ تا ۳۷)

## 2 Clytemnestra.

۳ Ephigenia «آگاممنون هنگامی که به قصد حمله به تروا سپاه فراهم کرد و در آتولیس، بویوتیا، سربازان را به کشتی نشانند، به سبب باد مخالف نتوانست پیش برود. کالکاس غیب‌گو گفت که این باد را آرتیمیس فرستاده است، زیرا آگاممنون او را رنجانده است ... آیسخولوس می‌گوید که علت خصومت آرتیمیس این بود که زئوس به نشانه تضمین موفقیت آگاممنون در تروا دو عقاب را که مظهر آتریدای بودند فرستاد و این دو عقاب خرگوشی آستن را در مقابل نگاه سپاهیان یونان تکه‌پاره کردند و آرتیمیس که حامی وحوش بود چنان از درد و رنج خرگوش بی‌گناه

به خشم آمد که نگذاشت کشتی‌های آگاممنون پیش روند. در هر حال آرتیمیس حالا جان ایفیگنیا را می‌خواست. آگاممنون برای آنکه دختر خود را به محل بکشاند (چون ایفیگنیا در موکنای بود) می‌بایست همسر خود کلوتمنسترا را بفریبد. از این رو پیام فرستاد که دختر باید به نزدش بیاید تا به عقد آخیلس در آید. هنگامی که قربانی کردن به پایان رسید، کلوتمنسترا دیگر آگاممنون را نبخشید» (همان، ۱۷۵). ۴ بنگرید به بند ۴۸۵ متن یونانی (Aeschylus, 1926). در برخی از نسخه‌های انگلیسی the best به τὰ βέλτατα ترجمه شده است. بنگرید به: (Aeschylus, 1922) و (Aeschylus, 2007).

۵ بنگرید به بند ۷۷۵ متن یونانی (Aeschylus, 1926). در دو نسخه انگلیسی پیشگفته θεοὶ νεότεροι به younger gods ترجمه شده است.

بر پشتوانه و مشروعیت توده‌ای رژیم‌های تمامیت‌خواه (توتالیتز) تأکید کرده است. فی‌الواقع همچنان که آرنت بدان اشاره کرده، وجه ممیزه حکومت‌های توتالیتز یا تیرانی در قیاس با دیکتاتورهای کلاسیک، محبوبیت و مشروعیت توده‌ای رژیم‌های توتالیتز است.

### فهرست منابع

- آیسخولوس (۱۳۷۶)، اورستیا، ترجمه‌ی عبدالله کوثری، نشر تجربه، اصفهان.  
 ارسطو (۱۳۸۱ الف)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه‌ی سیدابوالقاسم پورحسینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران.  
 ارسطو (۱۳۸۱)، سیاست، ترجمه‌ی حمید عنایت، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران.  
 ارسطو (۱۳۸۳)، اصول حکومت آتن، ترجمه‌ی محمدابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، چاپ چهارم، تهران.  
 پوپر، کارل (۱۳۷۹)، درس‌های قرن بیستم (دو مصاحبه و دو گفتار منتشر نشده از کارل پوپر)، ترجمه‌ی هرمز همایون‌پور، انتشارات فرزانه روز، تهران.  
 پوپر، کارل (۱۳۸۰)، جامعه‌ی باز و دشمنان آن، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران.  
 توسیدیدس (۱۳۷۷)، تاریخ جنگ پلوپونزی، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران.  
 دورومی‌بی، ژاکلین (۱۳۸۶)، تراژدی یونانی، ترجمه‌ی خسرو سمیعی، نشر قطره، تهران.  
 کات، یان (۱۳۷۷)، تناول خدایات، تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان، ترجمه‌ی داود دانشور، منصور براهیمی، انتشارات سمت، تهران.  
 کات، یان (۱۳۹۰)، شکسپیر معاصر ما، ترجمه‌ی رضا سرور، نشر بیدگل، تهران.  
 کندی، مایک دیکسون (۱۳۸۵)، دانشنامه‌ی اساطیر یونان و روم، ترجمه‌ی رقیه بهزادی، انتشارات طهوری، تهران.  
 گرانت، مایکل و جان هیزل (۱۳۸۴)، فرهنگ اساطیر کلاسیک، ترجمه‌ی رضا رضایی، نشر ماهی، تهران.  
 گلدهیل، سایمون (۱۳۸۰)، درباره‌ی اورستیا، ترجمه‌ی رضا علیزاده، نشر مرکز، تهران.  
 لائرتیوس، دیوگنس (۱۳۸۷)، فیلسوفان یونان، ترجمه‌ی بهراد رحمانی، نشر مرکز، تهران.  
 ملشینگر، زیگفرید (۱۳۶۶)، تاریخ تئاتر سیاسی (جلد اول)، ترجمه‌ی سعید فرهودی، انتشارات سروش، تهران.  
 نگی، گرگوری (۱۳۸۷)، هسیود، در کتاب هسیود و هومر، کارها و روزها، تبارنامه‌ی خدایان، نبرد غوکها و موش‌ها، ترجمه‌ی ابراهیم اقلیدی، نشر مرکز، تهران.  
 هاوزر، آرنولد (۱۳۷۰)، تاریخ اجتماعی هنر، جلد اول، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، انتشارات خوارزمی، تهران.  
 هرودوت (۱۳۸۰)، تواریخ، ترجمه‌ی وحید مازندرانی، نشر افراسیاب، تهران.  
 یگر، ورنر (۱۳۷۶)، پایدیا (جلد اول)، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران.  
 Aeschylus (1922), *Orestia*, trans by Herbert Weir Smyth, Harvard University Press, Cambridge, MA.  
 Aeschylus (1926), *Eumenides*, edit by Herbert Weir Smyth, Harvard University Press, Cambridge, MA.  
 Aeschylus (2007), *Orestia*, trans by Ian Johnston, Richer Resources Publications, Arlington, Virginia.  
 Sophocles (2014), *The Theban Plays (Oedipus the tyrant, Oedipus at colonus, Antigone)*, trans by Peter J. ahrensdorf and Thomas L. Pangle, Cornell University Press, London.  
 Sophocles (2012), *Tyrant Oidipus*, trans by Rachel Pollack and David Vine, EyeCorner Press, Roskilde.

### 6 Contemporization.

۷ در رابطه با خاندان آلکیمون و پیشسینه و اهمیتش در تاریخ سیاسی آتن ر.ش: (توسیدیدس، ۱۳۷۷، ۸۴)

### 8 Populism.

۹ ارسطو در تعریف استراسیسم می‌نویسد: «در گذشته همین که کسی بر اثر داشتن ثروت فراوان یا وجهه‌ی ملی یا نیروی سیاسی دیگری نفوذ و تشخیصی بهم می‌زد، او را برای مدتی از کشور بیرون می‌راندند و بدین گونه او را استراکیزه می‌کردند ... نه همان در حکومت ستمگر، بلکه در الیگارشی و دموکراسی نیز این روش برای پایداری حکومت به کار بسته می‌شود، زیرا استراسیسم از یک نظر دارای همان اثر عزل و تبعید متنفذان است ... هرگاه کسانی در کشور برتری و نفوذ بسیار یابند، تبعید ایشان به رسم استراسیسم از انصاف سیاسی چندان دور نیست» (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰). کارل پوپر نیز در تبیین کارکرد دموکراتیک استراسیسم می‌گوید: «در یونان باستان یونانیان در جا می‌دانستند که دموکراسی به معنای حکومت مردم نیست، بلکه به معنای احتراز از خطر جباریت است. از همین رو بود که حدود هشتاد سال به شیوه‌ی عمل تبعید و نفی بلد روی کردند. آنها می‌ترسیدند که یک دیکتاتور یا جبار محبوب - به عبارت امروزی یک عوام‌فریب یا عوام‌گرا - کسب و جاهت زیاد کند و با رأی اکثریت به قدرت برسد. کار نفی بلد این بود هر کسی که خیلی محبوب می‌شد به خارج از مملکت گسیلی می‌گردید. او را گناهکار قلمداد نمی‌کردند، به جرم ارتکاب هیچ عمل بدی محکوم نشده بود، طرد او صرفاً عملی احتیاطی بود تا فردی که خیلی محبوبیت پیدا کرد، در مملکت حضور نداشته باشد» (پوپر، ۱۳۷۹، ۷۷).  
 ۱۰ عنوان یونانی این اثر شاخص سوفوکلس «ایدیپوس تورانوس» (Οιδίπους Τύραννος) است. «تورانوس» (Τύραννος) در زبان یونانی به معنای جبار و حاکم خودکامه است؛ اما در زبان‌های اروپایی عموماً به غلط آن را به King یا Rex ترجمه کرده‌اند که به معنای پادشاهی است نه جباریت. استاد مرحوم شاهرخ مسکوب نیز به همین سیاق نمایشنامه‌ی سوفوکلس را به «اودیپ شهریار» ترجمه کرده‌اند. مبرهن است که چنین خطی در ترجمه مانع از فهم فکر سیاسی نمایشنامه خواهد شد. در زبان انگلیسی چندین ترجمه وجود دارد که از این خطای فاهمه و ترجمه مبری هستند. فی‌المثل بنگرید به: (Sophocles, 2014) و (Sophocles, 2012). در یونان باستان حکومت تیرانی (جباریت) بدترین شکل حکومتی به‌شمار می‌رفت، تا آنجا که فیلسوفی چون پوپر نیز به صراحت دموکراسی یونانی را نه به معنای «حکومت اکثریت» بلکه به معنای احتراز از خطر جباریت تفسیر کرده است (ر.ش به توضیح شماره ۹) و نیز (پوپر، ۱۳۸۰، ۳۰۸ و ۴۷۰ و ۹۷۰). البته در یونان باستان جباریت الزاماً مترادف با حکومت وحشت و ارباب نبود، بلکه بر یک پایگاه توده‌ای گسترده ابتناء داشت. برخی از جباران یونانی از محبوب‌ترین چهره‌های سیاسی تاریخ باستان بوده‌اند. در این مورد به‌خصوص می‌توان از پیزیستراتوس جبار آتن یاد کرد. در اثبات محبوبیت پیزیستراتوس - که حتی ارسطو نیز از او به بدی یاد کرده - همین بس که به سهولت توانست در رقابتی سیاسی با سولون بنیان‌گذار دموکراسی آتن بر او چیره شود و با جلب نظر توده‌ی مردم دموکراسی آتن را ملغی و جباریت را بر پا دارد. کلیستنس با اتکا به چنین تجربه‌های گرانی بود که قانون نفی بلد یا استراسیسم را وضع کرد تا مانع از سقوط دموکراسی از طریق وثوق توده‌ای جباران شود. سوفوکلس نیز با درایت بسیار در تراژدی «اودیپوس جبار» به‌درستی بر عنصر محبوبیت جباران انگشت گذاشته و در نقد متهورانه‌ی خود نیز داستانی را انتخاب کرده است که شخصیت اصلی آن از بالاترین سطح محبوبیت برخوردار است و آن فی‌الواقع شخصیتی جز اودیپوس نمی‌توانست باشد. اودیپوس حکمران محبوبی است چرا که توانسته است با نکته‌سنجی و مهم‌تر از آن شجاعت و تهور، بر اسفنکس چیره شود و مردم بلاذیده‌ی تب را از شر او خلاص کند. در جهان مدرن نیز جباران با تکیه بر همین مقبولیت توده‌ای و پوپولیستی علیه دموکراسی شوریده و آن را ساقط می‌کنند. برآمدن هیتلر و استقرار نازیسم که بدترین بلیه‌ی سیاسی دوران مدرن به شمار می‌رود، به تعبیر هانا آرنت «طبق معیارهای حکومت اکثریت ... رویدادی کاملاً قانونی بود» (آرنت، ۱۳۸۹، ۹۳). در میان شارحان سیاسی مدرن آرنت به‌درستی